

متن پرسش

با عرض سلام و احترام خدمت استاد عالیقدر اصغر طاهرزاده بنده چند روزی است که با وب سایت و سخنرانی های حضرت عالی آشنا شده ام و آشنایی با شما و معارفتان حقیقتاً باعث وجد بنده شد که اولین گام های خود را در کسب معارف عقلی بر می دارم. آشنایی با امکان مطرح کردن سوال در سایت باعث شد که با شوق زیاد بخشی از سوالاتی که از گذشته در ذهنم جمع شده را خدمتتان مطرح کنم. از این که با این پرسش طولانی وقت شریفتان را می گیرم عذرخواهی می کنم و از سعه صدر شما در پاسخگویی به آن بسیار متشکرم. انشاءاله خداوند بر توفیقات شما بیافزاید. سوالی که از محضرتان داشتم در مورد نسبت بین عقل و قلب است و مهم تر از آن این که چرا با وجود این که عقل در قرآن، روایات دینی و حکمت صدرایی منزلت بسیار بالایی دارد اما همین عقل در لسان عرفا مورد مذمت قرار می گیرد؟ اجمالا جواب هایی به این سوال خودم دارم. از جمله این که آن عقلی که مورد مذمت است عقل مشوب به وهم است، یا این که عقلی است که به واسطه مفاهیم و اصطلاحات میخواهد حقایق را درک کند و به همین خاطر توقف در عقل باعث می شود انسان به معارفی که بدون واسطه صورت های عقلی و از طریق اشراق و حضور قابل دریافت است باز بماند. اما سوال بنده این است. مگر نه این است که تمام معارف انسان اعم از معارف مفهومی و دریافت های اشراقی از عقل فعال (جبرئیل) اخذ می شود؟ و مگر در میان انسان ها کسی غیر از رسول اکرم (ص) بوده اند که در سلوک خود فراعقلی شوند و از جبرئیل نیز به خدا نزدیک تر شوند به گونه ای که جبرئیل نیز برای ایشان حجاب شود؟ پس با این حال چرا عقل مورد مذمت عرفا است؟ در همین راستا باز می توان پرسید که انسان هایی که بدون کسب معارف به اصطلاح عقلی به مراتب بسیار بالایی از معنویت و بندگی عاشقانه رسیده اند (مثل شهدای دفاع مقدس) آیا می توان همه ی حالات و مقاماتشان را به عقل فعال ارجاع داد؟ در آن صورت آیا باز تمام مقامات معنوی و عرفانی و حتی عبودیت عاشقانه به عقل فعال رجوع نمی کند؟ در این میان جایگاه قلب که فراتر از عقل منفصل (عقل نازل انسان) پنداشته می شود چیست؟ آیا همه ی این ها در ذیل عقل فعال قرار می گیرند، و عقل حجاب سازی که به قول شهید آوینی منشأ تمام خودبینی های انسان است همان عقل منفصل انسان است که هنوز از شر وهم آزاد نشده است؟ با تشکر فراوان از توجه حضرت عالی

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: سوالی است که نیاز به بحث گسترده دارد اولاً: عنایت بفرمایید که

اصطلاحات فلسفی با اصطلاحات دینی خلط نشود. عقلی که قرآن می‌فرماید جدا از قلب نیست. می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ يَّعْقِلُونَ بِهَا» انسان‌ها می‌توانند به مقامی برسند که برای آن‌ها قلبی است که با آن تعقل می‌کنند که این همان عقل قدسی دینی است. ثانیاً: عقل فَعَّالِ مربوط به نگاه فلسفی به حقایق قدسی است چون در فلسفه انسان سعی دارد با مفاهیم حقایق مرتبط شود در حالی که در عرفان سعی بر آن است که قلب با خودِ حقایق مأنوس گردد و از این جهت حرف عرفا این است که درک مفهومی حقایق کافی نیست. ثالثاً: عرفا عموماً عقل جزئی را نقد می‌کنند که نظر به ماهیات دارد و حجاب «وجود» است. مولوی در همین رابطه می‌گوید: «عقلِ جزوی عقل را بد نام کرد... کام دنیا مرد را بی‌کام کرد». رابعاً: شهداء در ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توانستند به ملکوت عالم رجوع کنند. در این رابطه طرح عقل فَعَّالِ که در نگاه فلسفی مدّ نظر قرار می‌گیرد و سعی در فهم حقایق دارد و نه اتحاد با حقایق، موضوع را در حجاب می‌برد. شاید کتاب «ادب خیال، عقل و قلب» تا حدّی بحث را باز کند. موفق باشید